

# غسان کنفانی

## مردانی در آفتاب

ترجمه  
احسان موسوی خلخالی



انتشارات نیامد

## دربارهی غسان کنفانی

در ۱۹۳۶ در عکا زاده شد، در یافا بزرگ شد و پس از «نکبت» ۱۹۴۸، در زیر فشار نیروهای صهیونیستی مانند هزاران فلسطینی دیگر از سرزمینش بیرون رفت. مدتی با خانواده‌اش در جنوب لبنان زیست و بعد در دمشق ساکن شد.

از نوجوانی با جنبش مبارزان فلسطینی همراه بود. مدتی در مدارس اونروا (UNRWA) به معلمی پرداخت و در ۱۹۵۶ به کویت منتقل شد و فعالیت مطبوعاتی و ادبی اش را آغاز کرد.

در ۱۹۶۰ به بیروت رفت و فعالیت ادبی و مطبوعاتی خود را پی‌گرفت و سردبیری چند نشریه‌ی ادبی را بر عهده گرفت. در ۱۹۶۹ هفته‌نامه‌ی الهدف را تأسیس کرد و تا پایان عمر سردبیری آن را بر عهده داشت. این مجله سخنگوی جبهه‌ی مردمی آزادیبخش فلسطین بود. جبهه‌ای که کنفانی از سران آن و سخنگوی رسمی آن

بود.

در طول فعالیت ادبی خود جوایز ادبی مهمی را از آن خود کرد از جمله جایزه‌ی سازمان جهانی خبرنگاران (IOJ).

در ۸ جولای ۱۹۷۲ با انفجار ماشینش در بیروت به دست سازمان جاسوسی اسرائیل (موساد) به شهادت رسید.

## رالف نلسون روزنبرگ

رالف نلسون روزنبرگ (Ralph Nelson Roseberry) (۱۹۳۶-۱۹۷۲) از این مبلغ از جایزه‌ی سازمان جهانی خبرنگاران (IOJ) که در ۱۹۷۱ میلادی دریافت کرد، ۴۰٪ را برای پسرش اهداء کرد. این پسر که نام او را در پس از مرگ پدرش برگزید، هم‌اکنون در آمریکا زندگی می‌کند.

رالف نلسون روزنبرگ در ۱۹۵۷ میلادی از دانشگاه ایالتی اورگانو (Oregon State University) با امتیاز اکسلیور (Graduate Gold Medal) فارغ‌التحصیل شد. در سال ۱۹۶۰ از دانشگاه ایالتی اورگانو با امتیاز اکسلیور فارغ‌التحصیل شد.

رالف نلسون روزنبرگ در سال ۱۹۶۱ با این امتیاز از دانشگاه ایالتی اورگانو با امتیاز اکسلیور فارغ‌التحصیل شد. در سال ۱۹۶۴ با این امتیاز از دانشگاه ایالتی اورگانو با امتیاز اکسلیور فارغ‌التحصیل شد. در سال ۱۹۶۷ با این امتیاز از دانشگاه ایالتی اورگانو با امتیاز اکسلیور فارغ‌التحصیل شد. در سال ۱۹۶۹ با این امتیاز از دانشگاه ایالتی اورگانو با امتیاز اکسلیور فارغ‌التحصیل شد. در سال ۱۹۷۰ با این امتیاز از دانشگاه ایالتی اورگانو با امتیاز اکسلیور فارغ‌التحصیل شد. در سال ۱۹۷۱ با این امتیاز از دانشگاه ایالتی اورگانو با امتیاز اکسلیور فارغ‌التحصیل شد.

ابوقیس

ابوقیس سینه‌اش را روی خاک نمدار آسوده رها کرد، زمین زیرش تپیدن گرفت: تپش‌های قلبی خسته در ذره‌های لرزان شن گردش می‌کند، سپس به اعماقش نفوذ می‌کند... هر بار که سینه‌اش، را روی خاک می‌اندازد همین را حس می‌کند، انگار قلب زمین هنوز، از اول باری که روی آن دراز کشید، از ژرف‌ترین ژرفاهای دوزخ راهی دشوار به سوی نور باز می‌کند. وقتی یک بار این را آن‌جا به همسایه‌اش، که زمین را با هم شریک بودند — زمینی که ده سال است به خدا سپرده — گفت، با تمسخر جواب داد:

«این صدای قلب خودت است وقتی سینهات را می‌چسبانی به زمین». چه چرند مودیانه‌ای! پس آن بو چی؟ همان که وقتی به مشامش می‌برد در جبینش موج می‌زند و در رگ‌هایش فروید می‌آید؟